

بررسی تطبیقی نگرش بورژوازی تجاری به آزادسازی‌های سیاسی و اقتصادی

دکتر عباس حاتمی^۱، یونس ثابتی^۲

چکیده

در نوشتار حاضر، به تحلیل نگرش طبقه بورژوازی تجاری نسبت به آزادسازی‌های سیاسی و اقتصادی می‌پردازیم. این تحلیل از آن جهت صورت می‌گیرد که علی‌رغم هم‌نظرات پیشین در مورد بورژوازی که آن را حامی دموکراسی و اصلاحات سیاسی می‌دانند (افرادی نظیر مور، لیپست، دال و...)، پل آرتز می‌گوید بورژوازی در منطقه خاورمیانه دارای نگرشی دوگانه است. از یک جهت بورژوازی تجاری چون در دست ساختارهای آمرانه دولتی است مخالف آزادسازی‌های اقتصادی و بازارهای آزاد است. اما در سوی خاص خودش، حامی آزادسازی‌های اقتصادی و بازارهای آزاد است. اما در سوی دیگر بورژوازی صنعتی، چون دل‌خوشی از سیاست‌های اقتصادی دولت ندارد با آزادسازی‌های سیاسی موافق و با آزادسازی‌های اقتصادی به دلیل به خطر افتادن کسب و کارش مخالف است. فرضیه این مقاله، همین مسئله است که آیا بورژوازی تجاری نگاه یکسانی به آزادسازی‌ها دارد و یا خیر؟ هدف در این تحقیق، تحلیل نگاه‌های بورژوازی و شناخت بیشتر این طبقه هم‌برای درمان مشکلات این بخش و هم برای سرمایه‌گذاری‌ها در امر توسعه و پیشرفت کشور است. قطعاً یکی از طبقاتی که در تاریخ معاصر ایران از جنبش تنباکو گرفته تا انقلاب ۱۳۵۷ نقش مهمی را بازی کرده همین تجار و بازاریان بوده‌اند. در این پژوهش از روش میدانی، با طراحی پرسشنامه و در نظر گرفتن شهر اصفهان به عنوان جامعه آماری استفاده شده است. از روش تطبیقی برای تحلیل دیدگاه بورژوازی به آزادسازی‌ها بهره برده‌ایم و در نهایت با آزمون‌های Spss به دیدگاه سومی رسیدیم که نه گفته‌های پل آرتز را یکسره تأیید می‌کند و نه دیدگاه‌های پیشین را کامل رد می‌نماید.

کلیدواژگان: بورژوازی تجاری، آزادسازی سیاسی، آزادسازی اقتصادی.

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

به‌طور کلی نظریه‌پردازی درباره پیدایش و استقرار دموکراسی از لحاظ عوامل و شرایط گذار به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شود: یکی نظریه‌های ساختاری و کلان و نسبتاً دراز مدت که بر پیدایش زمینه‌های لازم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأکید می‌گذارند، دوم نظریه‌های کنش‌گرایانه و نسبتاً کوتاه مدت که بر نقش آگاهانه نیروها و کارگزاران اجتماعی و سیاسی و بویژه طبقات اجتماعی و نخبگان سیاسی در پیشبرد دموکراسی (و یا جلوگیری از آن) تأکید می‌نهند. درحالی که نظریه‌های ساختارگرایانه خصلتی مکانیکی دارند و بر رابطه علت و معلولی یا همبستگی میان شاخص‌های توسعه اجتماعی و توسعه دموکراسی تأکید می‌گذارند، نظریه‌های کنش‌گرایانه بر مبارزات اجتماعی و سیاسی و طبقاتی و نقش آنها در پیشبرد دموکراسی تمرکز می‌کنند. نظریه‌های کنش‌گرایانه به دو دسته جامعه محور و دولت محور قابل تقسیم‌اند؛ در دسته اول بر نقش طبقات اجتماعی خارج از عرصه قدرت دولتی تأکید بیشتری گذاشته می‌شود درحالی که در دسته دوم نقش و صورت‌بندی نیروهای سیاسی و بویژه نخبگان حاکم در رابطه با امکان گذار به دموکراسی در کانون توجه قرار می‌گیرد (بشیریه، ۱۳۸۷: ۵۵). در این نوشتار، سعی بر این است تا با در نظر گرفتن نظریات دسته دوم که نیروهای اجتماعی را در امر گذارهای دموکراتیک در اولویت قرار می‌دهند به تحلیل دیدگاه بورژوازی نسبت به این گذار بپردازیم.

تعریف مسئله

تا آنجا که به نظریات دسته دوم مربوط می‌شود اولین نظریات از این دست را می‌توان از ارسطو پی گرفت. ارسطو در خصوص حکومت مطلوب خود، پولیتی، که ترکیبی از دموکراسی و اولیگارش‌ی است می‌گوید این که دولتی چقدر اولیگارش‌ی و چقدر دموکراتیک باشد به توزیع ثروت، گستردگی توانایی نسبی، موقعیت طبقات و دیگر شرایط همانند بستگی دارد. او اصل را در پولیتی، میانه‌روی می‌داند و از طبقات متوسط و میانه رو جامعه به عنوان حامیان آن نام می‌برد.

همین دیدگاه را هم مور دارد. او در کتاب «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی» از سه مدل گذار به دموکراسی نام برده و نهایتاً راه انقلابات بورژوا دموکراتیک را که به وسیله طبقات متوسط صورت گرفته به عنوان بهترین راه می‌داند. او نمونه اعلامی یک انقلاب بورژوا دموکراتیک را آنچه که در انگلستان اتفاق افتاد می‌داند و اعتقاد دارد که عامل اصلی در ایجاد زمینه اجتماعی دموکراسی تنها با ظهور بورژوازی و امکان وقوع انقلاب خشونت بار بر ضد نظام قدیم فراهم می‌آید و شدیداً بر این اصل پایبند است که: «بدون بورژوازی، دموکراسی پیدا نمی‌شد» (بشیریه، ۱۳۸۷: ۶۳).

اما دیدگاه‌های لیپست کمی مفصل‌تر است. او توسعه اقتصادی و درآمد بیشتر و به طور کل سرمایه‌داری را در ارتباط مستقیم با دموکراسی و توسعه سیاسی می‌داند و از طبقه بورژوازی به عنوان حامی دموکراسی نام می‌برد. او می‌گوید: «توسعه اقتصادی با افزودن به میزان رفاه و کالاهای مصرفی، به کاهش فاصله اجتماعی میان طبقات بالا و پایین کمک می‌کند... ثروت بیشتر بر طبقه متوسط اثر می‌گذارد و آنان یک نیروی همسنگ را در توازن با قدرت دولت بوجود می‌آورند. منبع نظرات جدیدی برای رسانه های جمعی می‌باشند و به گسترش مهارت‌های سیاسی شهروندان و افزایش مشارکت سیاسی آنان کمک می‌کنند» (بی.سو، ۱۳۸۸: ۵۸). بدین سان او در درجه اول توسعه اقتصادی را عامل گسترش طبقه بورژوازی و در درجه دوم بورژوازی را عامل گسترش دموکراسی و نهادینه شدن آن می‌داند. این بدان معناست که او میان توسعه اقتصادی، رشد طبقه متوسط و نهایتاً دموکراسی ارتباط می‌بیند. این ارتباط در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به این شکل تعبیر شد که آزادسازی اقتصادی به عنوان مکانیزم توسعه اقتصادی می‌تواند به بسط طبقه متوسط بیانجامد و این طبقه متوسط، پیشگام آزادسازی سیاسی شود. به این معنا مباحث مربوط به رابطه میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی به ارتباط میان آزادسازی اقتصادی و سیاسی بازتعریف شد و نقش طبقه متوسط نیز در این چارچوب صورتبندی مجدد گردید.

در این بازتعریف هم‌چنان طبقه متوسط یک کل همگون دیده می‌شد. اما به تدریج مباحثی در این مورد صورت گرفت که طبقه متوسط بر خلاف تصور رایج، دیدگاهی همگون در ارتباط با آزادسازی اقتصادی و سیاسی ندارد. چنانکه آرتز، بر این باور است که در کشورهای جهان سومی، چون دست بورژوازی تجاری در دست دولت است و منافع آن با منافع دولت پیوند خورده، این تنها بورژوازی صنعتی است که از دموکراسی و آزادسازی سیاسی حمایت میکند. در حالیکه بورژوازی تجاری به خاطر منافع خاص خود تنها از آزادسازی اقتصادی و باز بودن مرزها حمایت می‌نماید. او برای بورژوازی دو مأموریت بر می‌شمارد: «محدودسازی خودمختاری دولت و نیز اقدام به عنوان طبقه اجتماعی پیشگامی که منافع خاص آن با چشم انداز یک بازار به هم پیوسته بزرگتر در یک راستا قرار دارد» (آرتز، ۱۹۹۹: ۹۱۲). اما با استدلالاتی که می‌آورد نشان میدهد که بورژوازی عملاً با یک انشقاق روبرو شده و نمی‌تواند به عنوان یک کل به هم پیوسته، در راستای این دو مأموریت عمل کند. او می‌گوید: «از یک سو بورژوازی صنعتی عمده‌ترین نیروی طرفدار دموکراسی محسوب می‌شود اما فاقد هرگونه قدرت چانه‌زنی است و (دست‌کم برخی بخش‌های این بورژوازی) نسبت به باز بودن مرزها بی‌علاقه است. از سوی دیگر باز بودن مرزها، دقیقاً همان چیزی است

که بورژوازی تجاری خواستار آن است اما این بورژوازی به شکل گسترده‌ای تحت استیلای ساختارهای آمرانه قدرت قرار دارد» (آرتز، ۱۹۹۹: ۹۱۹).

مسئله اصلی این نوشتار هم از این نگرش دوگانه آرتز به بورژوازی استخراج شده است. وی بر این باور است که بورژوازی تجاری در منطقه خاورمیانه از آن جهت که در دست ساختارهای دولتی قرار دارد و منافعش در قبال پیوند با دولت تأمین می‌شود، از آزادسازی‌های سیاسی حمایت نمی‌کند و تنها به خاطر کسب منافع بیشتر، حامی آزادسازی‌های اقتصادی است. اکنون پرسش اصلی این مقاله هم این است که: آیا واقعا همانطور که آرتز می‌گوید، بورژوازی تجاری در ایران حامی آزادسازی‌های اقتصادی و مخالف آزادسازی‌های سیاسی است و یا همان‌طور که اندیشمندانی نظیر لیست، مور و دال گفته‌اند این گونه از بورژوازی هم همانند اسلاف خود به شکل همگون حامی ایستارهای دموکراتیک و آزادسازی‌های سیاسی و اقتصادی می‌باشد؟

فرضیات

با توجه به سوال این مقاله، فرضیاتی که مطرح شده‌اند به قرار زیرند:

فرضیه اول: در نوع نگرش بورژوازی تجاری نسبت به آزادسازی سیاسی و اقتصادی تفاوت معنادار وجود دارد.

فرضیه دوم: نگرش بورژوازی تجاری نسبت به آزادسازی سیاسی و اقتصادی یکسان است.

تعاریف

بورژوازی تجاری: بورژوازی از مفاهیم اصلی تاریخ اجتماعی اروپا به شمار می‌رود. این مفهوم از زمان مارکس به بعد به معنای «طبقه حاکمه جامعه سرمایه‌داری» یعنی طبقه سرمایه داران و «مالکان وسایل تولید» به کار رفته است. اندیشمندان سیاسی دیگر، صفت بورژوازی را برای توصیف زندگی اجتماعی - سیاسی اروپا در قرن نوزدهم به کار می‌برند. به‌طور کلی مفهوم بورژوازی در طی تاریخ دست‌خوش تحولات بسیاری شده است. مفهوم ویژه و دقیق بورژوازی به طبقه‌ای از مردم در تاریخ اجتماعی اروپا اطلاق شده است که دارای ویژگی‌های ایدئولوژیک و فکری خاصی بودند. این طبقه در مقابل اشرافیت قرار داشت. بدین‌سان بورژوازی صرفاً یک مقوله اقتصادی و اجتماعی نبود بلکه عمدتاً با توجه به ویژگی‌های فرهنگی، ایدئولوژیک و سیاسی اش شناخته می‌شد. بنابراین بورژوازی به مفهوم تاریخی آن با «بورژوازی» به معنی طبقه حاکمه جامعه سرمایه‌داری و نیز با «طبقه متوسط» به معنایی که در جامعه‌شناسی سیاسی کشورهای در حال توسعه به کار برده می‌شود، تفاوت اساسی دارد.

تعریفی که در این مقاله از بورژوازی مد نظر داریم چنین است: «بورژوازی در نظریه

اقتصادی، طبقه اجتماعی- اقتصادی‌ای است مشتمل بر تجار، سرمایه‌گذاران و سایر شهرنشینانی که درآمدها از راه فعالیت تجاری و صنعتی به دست می‌آیند. این اصطلاح در فرانسه در ابتدا به سکنه شهرهای محصوره در قرون وسطی اطلاق می‌شد که با پیشه‌وری و صنایع دستی امرار معاش می‌کردند و در مقیاس اقتصادی- اجتماعی جایگاه واسطی میان اربابان زمین‌دار و دهقانان داشتند» (مشیرزاده، ۱۳۷۴: ۳۰).

به باور نگارنده، بورژوازی طبقه‌ای است که دارای ویژگی‌های زیر می‌باشد: از نظر اقتصادی، وابسته به کار خود در حوزه صنعت و یا تجارت است و عامل انباشت سرمایه محسوب می‌شود.

از نظر طبقاتی، در سطحی پایین‌تر از طبقه سرمایه‌دار و اشرافیت و بالاتر از طبقات پایین جامعه و حتی کمی بالاتر از طبقه متوسط (خرده بورژوازی) است (جایی بین طبقه متوسط و طبقات بالای جامعه).

از نظر سیاسی معمولاً همیشه استقلال خود را از دولت حفظ کرده و در مقابل بر بازار به عنوان ابزار قدرت و چانه‌زنی خود در برابر دولت تکیه کرده است.

بورژوازی برحسب این‌که سرمایه خود را در کدام رشته به کار انداخته باشد به بورژوازی صنعتی (کارفرمایان)، بورژوازی بازرگانی (تجار بزرگ)، بورژوازی بانکی (بانکداران) و بورژوازی روستایی (گولاگها) تقسیم می‌شود (علی‌بابایی، ۱۳۸۴: ۱۳۷). در این پژوهش منظور از بورژوازی تجاری آن بخش از بورژوازی می‌باشد که سرمایه خود را در بخش تجارت به کار انداخته، حامی بازار آزاد و باز شدن مرزهای اقتصادی کشور برای مبادلات آزاد تجاری با سایر کشورهاست.

آزادسازی سیاسی: آزادسازی سیاسی به معنای بسط حقوق شهروندی و فراهم آوردن فرصت‌های بیشتر برای مشارکت شهروندان و نهادهای جامعه مدنی در امر سیاست می‌باشد. «آزادسازی سیاسی، مردم را قادر می‌سازد تا در شکل‌گیری حکومت و سیاست‌های آن و تضمین پاسخ‌گویی‌اش سهمیم باشند» (لفت ویک، ۱۳۸۴: ۸۵). «از نظر آمارتیاسن توسعه در ابتدا نیازمند از بین بردن منابع عمده محدود کننده آزادی است که عبارتند از: فقر و استبداد، موقعیت‌های اقتصادی ناکافی و محرومیت‌های اجتماعی، بی‌توجهی به تسهیلات عمومی و تعصب (عدم تسامح) دولت‌های سرکوبگر» (لفت ویک، ۱۳۸۴: ۸۴). «آزادسازی سیاسی» انجام مجموعه اصلاحاتی است که شامل حد اعلا‌ی محترم شمردن حقوق افراد و اجتماعات، محترم شمردن آزادی انجمن‌ها و آزادی بیان، عفو و بخشش زندانیان سیاسی و ایجاد تغییرات جدید در قانون اساسی کشور نظیر تغییر از نظام تک حزبی به چند حزبی می‌شود. همچنین آزادی و ایجاد تساهل در جامعه برای برگزاری یک انتخابات آزاد در جهت نصب مقامات سیاسی از جمله این اصلاحات است (هیلی، ۱۹۹۴: ۱).

در حالی که در ادبیات توسعه سیاسی اروپا عموماً از دموکراسی بیشتر نام برده می‌شود اما اصطلاح رایج برای کشورهای جهان دوم و سوم به ویژه از دهه ۱۹۷۰ به این سو آزادسازی سیاسی بوده است. بر همین اساس این واژه‌ها در رساله در برخی موارد به جای هم و معادل هم گرفته شده است. این بیش از هر چیز به این دلیل است که دموکراسی فرایندی دیده شده است که در کشورهای جهان دوم و سوم عموماً از مجرای آزادسازی سیاسی گذشته است. به این معنا آزادی‌خواهی سیاسی و گذار به دموکراسی نیز همانند هر تغییر و تحول دیگری در جوامع نیازمند بستر و شرایط خاص خود است.

در مجموع و در خصوص ارتباط میان آزادی سیاسی و دموکراسی و آزادسازی سیاسی به نگرش خانه آزادی استناد می‌کنیم. «خانه آزادی، آزادی را در آن دسته از نظام‌های سیاسی قابل حصول می‌داند که در آنها دولت پاسخ‌گو در برابر مردم وجود داشته باشد، حاکمیت قانون برقرار باشد و آزادی عقیده، بیان و اجتماعات و احترام به حقوق اقلیت‌ها و زنان تأمین و تضمین شده باشد. از این رو آزادی سیاسی را در نظامی متجلی می‌بیند که با تعریف شناخته شده از دموکراسی همراهی دارد» (رجایی، ۱۳۸۵: ۷۴).

در اواسط سده بیستم، در بحث‌های مربوط به معنای دموکراسی، سه برداشت عام جا باز کرد. دموکراسی به معنی شکل حکومت، بر حسب منابع قدرت برای حکومت، بر پایه مقاصدی که حکومت در پیش می‌گیرد و بر مبنای شیوه و روال کاری که در تشکیل حکومت به کار گرفته می‌شود، تعریف شده است. ژوزف شومپتر در بررسی خود تحت عنوان کاپیتالیزم، سوسیالیسم و دموکراسی، کمبودهایی را که در «تئوری کلاسیک دموکراسی» مشاهده می‌کند بر می‌شمرد. در این تئوری دموکراسی بر حسب «اراده مردم» (منبع)، «نفع عامه» (مقصود)، تعریف شده است. شومپتر با کنار زدن جدی این برداشت‌ها، خود نظریه دیگری تحت عنوان «تئوری دیگری درباره دموکراسی» به میان می‌آورد و می‌گوید: روش دموکراتیک ترتیبات سازمان یافته ایست برای نیل به تصمیمات سیاسی که در آن افراد، از طریق انتخابات رقابت آمیز و رأی مردم، به قدرت و مقام تصمیم‌گیری می‌رسند» (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۹-۸).

ذیل تمام تعاریفی که ارائه شد، آنچه که در این مقاله با توجه به موضوع، مورد نظر ما قرار می‌گیرد، تعریفی است که خوان لینز از دموکراسی ارائه داده است:

«آزادی قانونی برای مدون کردن و حمایت از جایگزین‌های سیاسی همراه با حقوق تشکیل انجمن‌های آزاد، آزادی بیان و دیگر آزادی‌های اساسی فردی؛ رقابت آزاد و مسالمت‌آمیز میان رهبران همراه با اعتبار دوره‌ای آنها برای حق حکومت‌داری؛ گنجاندن همه دفاتر سیاسی مؤثر در روند دموکراسی‌سازی؛ پیش‌بینی برای مشارکت

همه اعضای جامعه سیاسی با هر نوع سلیقه و خط و مشی سیاسی» (اسلانند، ۲۰۰۷: ۲). این تعریف، اجزاء آزادی‌های سیاسی و حاکمیت قانون را مشخص می‌کند و مشارکت و رقابت آزاد را در خود می‌گنجانند. در این مقاله از چهار شاخص، تکثرگرایی سیاسی، آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات و حاکمیت قانون جهت طراحی پرسش‌های مربوط به آزادسازی‌های سیاسی استفاده شده است.

آزادسازی اقتصادی: در اینجا ابتدا به «آزادی اقتصادی» و تعریف آن می‌پردازیم. سپس از «آزادسازی اقتصادی» و تفاوت آن با «آزادی اقتصادی» بحث می‌شود. «آزادی اقتصادی» از مقوله‌های روز نظام سرمایه‌داری است و توسط بنیادهایی نظیر بنیاد هریتیج و فریزر در سرتاسر جهان سنجدیده شده و آمارهای آن منتشر می‌گردد. بنیاد فریزر در بیان شاخص‌های آزادی اقتصادی می‌آورد «آزادی شخصی در مقابل انتخاب اشتراکی، مبادله ارادی هماهنگ با بازار به جای تخصیص از طریق فرایند سیاسی، آزادی رقابت و ورود به بازارها، تضمین مالکیت خصوصی و حمایت از افراد و حقوق آنها در مقابل تجاوز دیگران (گوارتنی، لاوسن، گارتزکی، ۵-۲ به نقل از رجایی، ۱۳۸۵: ۵۵).

بنیاد هریتیج نیز شاخص‌های آزادی اقتصادی را در چهار گروه زیر خلاصه می‌کند: حاکمیت قانون (حق مالکیت، آزادی از فساد) حکومت محدود (آزادی مالی، هزینه‌های دولتی) بهره‌وری نظارتی (آزادی خرید و فروش، آزادی نیروی کار، آزادی پولی) بازار آزاد (آزادی تجارت، آزادی سرمایه‌گذاری، آزادی مالی). (وب سایت هریتیج، ۲۰۱۳).

آنچه که در هر دوی این تعاریف و شاخص‌ها بارز می‌باشد عدم دخالت دولت در روند عادی اقتصاد و تسهیل شرایط برای فعالیت همه‌جانبه بازار است. در یک جامعه با اقتصاد آزاد، شرایط کار و فعالیت اقتصادی برای شهروندان به صورت آزاد فراهم شده و تحت نظارت قوانین افراد می‌توانند با توجه به مکانیسم بازار، تصمیم‌گیری کنند. به عبارت دیگر، شهروندان یک جامعه از آزادی اقتصادی برخوردار خواهند بود اگر دارایی‌هایی را که به دور از زور، فریب و سرقت بدست آورده‌اند از تعرض دیگران در امان ببینند و در استفاده، مبادله یا بخشیدن آن‌ها آزاد باشند؛ در شرایطی که این آزادی حقوق مشابه دیگر شهروندان را مورد تعرض قرار ندهد» (رجایی، ۱۳۸۵: ۵۵). «آزادسازی اقتصادی» شامل مجموعه اقداماتی به منظور برداشتن کنترل‌های دولتی از بازارهای مالی، کالا و خدمات، کار و بخش خارجی و واگذاری آن به مکانیسم بازار

می‌باشد. «اهم این اقدامات عبارتند از: برداشتن کنترل از بازارهای مالی، رهاسازی قیمت‌های تحت کنترل و واگذاری تعیین قیمت به نیروهای بازار، حذف یارانه و تعدیل قیمت‌های یارانه‌ای، گرایش به سیستم ارزی شناور مستقل یا شناور نظارت شده، تغییر رسمی ارزش پول، آزاد شدن تجارت خارجی و برداشتن انواع تعرفه‌های تجاری و محدودیت‌های مقداری، استفاده از مشارکت سرمایه‌گذاران و استقراض خارجی، آزاد شدن نرخ سپرده‌های بانکی» (شکیبائی، کمالی، ۱۳۷۲: ۱).

البته آزادسازی اقتصادی و عدم دخالت دولت در اقتصاد به معنای رها کردن اقتصاد به دست بازاریان و دیگر نیروهای اقتصادی یک کشور نیست، بلکه سپردن اقتصاد به مکانیسم بازار و کنترل آن توسط قوانین و تسهیل شرایط کار و تجارت توسط دولت هاست. «آزادی اقتصادی به معنای ولنگاری و رها کردن اقتصاد به‌طور اعم و تجارت خارجی به‌طور اخص نیست، بلکه به معنای تصحیح و نظارت بر حرکت اقتصاد و متغیرهای آن است» (رحیمی بروجردی، ۱۳۸۶: ۱۷-۱۶).

«به‌طور کلی، آزادسازی اقتصادی عبارت است از: از میان برداشتن کلیه تخریب‌ها، محدودیت‌ها و سدهایی که معمولاً سیاست‌گذاران و اربابان سیاست طی زمان بر سر راه حرکت طبیعی متغیرهای کلان اقتصادی در بازارهای اقتصادی ایجاد می‌کنند» (رحیمی بروجردی، ۱۳۸۶: ۱۶).

اکنون به تفاوت دو مقوله «آزادی اقتصادی» و «آزادسازی اقتصادی» می‌پردازیم. در یک عبارت کلی می‌توان گفت آزادی اقتصادی، نتیجه‌ی آزادسازی اقتصادی است. آزادی اقتصادی یک حالت است و شکل ملموس دارد و در نتیجه پروسه آزادسازی اقتصادی به دست می‌آید. با طی فرایند آزادسازی اقتصادی، به حالتی می‌رسیم که از آن با عنوان آزادی اقتصادی یاد می‌شود. البته باید در نظر داشت که آزادسازی اقتصادی، لزوماً شرط کافی برای آزادی اقتصادی نیست. آزادسازی اقتصادی بستر را برای آزادی اقتصادی فراهم می‌کند. به عبارت بهتر، گرچه مقدمه آزادی اقتصادی، آزادسازی اقتصادی است اما لزوماً هر آزادسازی اقتصادی به آزادی اقتصادی نمی‌انجامد. آزادی اقتصادی شرایط و ملزومات دیگری خصوصاً در بخش اجتماعی و قضایی جامعه نیاز دارد. «آزادی اقتصادی نسبت به آزادسازی اقتصادی، حالت کل به جزء دارد. به عبارتی آزادی اقتصادی علاوه بر در نظر گرفتن آزادسازی و سپردن روند تخصیص منابع به مکانیسم قیمت و نظام بازار، زیرساخت‌های نهادی این اقدامات از جمله توجه به ساختار قضایی و امنیت حقوق مالکیت، دسترسی عاملان اقتصادی به پول سالم و ضوابط و قوانین مربوط به بازار کار، تعرفه و کسب و کار را نیز مورد توجه قرار می‌دهد» (شهنازی، ۱۳۸۴: ۱۶).

قبل از هرچیز، نکته‌ای را باید در مورد شاخص‌های آزادسازی اقتصادی ذکر کرد. در

ادبیات غرب، و در بنیادهای بزرگی هم‌چون هریتیج و فریزر که همه ساله در مورد آزادی‌های اقتصادی در جهان آماری را منتشر می‌کنند، آنچه که بیان می‌شود، شاخص‌های آزادی اقتصادی است و نه شاخص‌های توسعه اقتصادی و یا آزادسازی اقتصادی. اما عموماً استدلال این است که آزادسازی‌های اقتصادی است که به توسعه اقتصادی می‌انجامد. یعنی گذار از یک اقتصاد توسعه نیافته و بیمار به سمت اقتصاد پیشرفته، با در نظر گرفتن شاخص‌های آزادسازی اقتصادی و سپردن بازار به بازاریان و فراهم کردن بازار و تجارت آزاد است که انجام می‌پذیرد. لذا، همانطور که رحیمی بروجردی هم تأکید می‌کند، در این رساله، ما از شاخص‌های آزادی اقتصادی، به عنوان شاخص‌های آزادسازی اقتصادی استفاده می‌کنیم. هم‌چنین آزادسازی‌های اقتصادی و توسعه اقتصادی در این پژوهش را، گاهی معادل هم به کار می‌بریم.

آنچه که در ادامه می‌آید شرح و بیانی از شاخص‌های آزادسازی اقتصادی است که معتبرترین آن‌ها از آن بنیادهای هریتیج و فریزر می‌باشد. به دلیل تشابه زیاد میان شاخص‌های این دو بنیاد، ما به بیان شاخص‌های بنیاد هریتیج بسنده می‌کنیم. لازم به ذکر است که اندیشمندان اقتصادی در مورد این شاخص‌ها می‌بیند دولت‌ها در اتخاذ سیاست‌های آزادسازی اقتصادی و کاربست هر یک از این شاخص‌ها باید بسیار دقیق و با برنامه‌ریزی عمل کنند. دورنبوش هشدار می‌دهد که سیاست آزادسازی اقتصادی لازم است که با سیاست‌های کلان اقتصادی که هم عدم تعادل داخلی و هم عدم تعادل خارجی اقتصاد را در طی دوره انتقال در نظر گرفته باشد، توأم گردد (دورنبوش، ۱۳۷۴: ۳۵۲).

اصولاً همان‌طور که جانوس کورنای می‌گوید یک اقتصاد بازاری و آزاد در مقابل اقتصاد سوسیالیستی بهتر درک می‌شود:
اول این‌که بازیگران اقتصادی باید از دولت مستقل باشند و آزادانه و بدون دستورات دولت عمل کنند.

دوم این‌که، مالکیت خصوصی شرکت‌ها باید امر مسلط باشد و حقوق مالکیت به صورت منطقی تأمین شود.

سوم اینکه قیمت‌ها و معاملات باید عمدتاً آزاد باشند.

چهارم این‌که یارانه‌های دولتی باید محدود شوند.

و در نهایت معیار پنجم می‌تواند این باشد که معاملات به طور گسترده پولی شده باشند. در چنین شرایطی ثبات قیمت‌ها یک بیماری نیست.

ضمن اینکه باید در نظر گرفت هیچ یک از این معیارها مطلق نیست چرا که هر کشور با توجه به شرایطش تغییراتی در این اصول به وجود می‌آورد. اسلاندر در ادامه در خصوص کشورهایی که اقتصاد غیر بازاری دارند می‌گوید: کشور با اقتصاد غیر

بازاری هر کشور خارجی‌ای است که قدرت حاکمه آن، در مورد اداره بازار بر اساس ساختارهای قیمت‌گذاری کالاها و یا بر اساس بهای تمام شده آنها عمل نمی‌کند و به طور کلی فروش کالا در چنین کشوری ارزش منصفانه‌ای از کالا را منعکس نمی‌کند. در ارزیابی این مطلب، وزارت بازرگانی ایالات متحده، شش معیار را مطرح می‌کند:

- ۱- قابلیت تبدیل ارز ۲- آزادی چانه‌زنی برای دستمزدها ۳- میزان اجازه سرمایه‌گذاری مشترک یا سرمایه‌گذاری توسط سایر شرکت‌های خارجی دیگر در آن کشور
- ۴- میزان مالکیت دولت ۵- میزان کنترل دولت بر تخصیص منابع و بر قیمت‌گذاری‌ها و تصمیمات نهایی شرکت‌ها ۶- سایر عوامل مناسب (اسلانند، ۲۰۰۷: ۳-۲).

به‌طور کلی، در مورد مؤلفه‌های اصلی آزادسازی اقتصادی، چهار مؤلفه زیر مطرح می‌شود:

سیاست تجاری (آزادسازی تجاری)

اندازه دولت (خصوصی‌سازی)

آزادسازی قیمت (شامل نرخ ارز)

جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (آزادسازی سرمایه) (راسخی، جعفری، زمانی، ۱۳۸۸: ۴۰).

همین چهار مؤلفه جهت طراحی سؤالات مربوط به آزادسازی‌های اقتصادی در پرسشنامه این پژوهش به کار رفته‌اند.

چارچوب نظری

برای پاسخ به سؤالی که مطرح شد، از روش میدانی و طراحی پرسشنامه جهت اطلاع از نوع نگرش بورژوازی تجاری استفاده شده است و همین‌طور از روش تطبیقی برای کنار هم قرار دادن داده‌های مربوط به سؤالات سیاسی و اقتصادی و تحلیل آن‌ها بهره برده ایم. جامعه آماری پژوهش حاضر، شامل تجار و بازرگانان شهر اصفهان می‌شود که به عنوان جامعه نمونه انتخاب شده است و حجم نمونه این پژوهش با استفاده از فرمول کوکران، ۳۸۰ نفر شده است.

روش تطبیقی

روش تطبیقی در واقع یک روش عام در تمام علوم به شمار می‌رود اما در علوم انسانی و از جمله رشته علوم سیاسی کاربردهای فراوانی دارد. «روش تطبیقی یک روش معمول در یادگیری و تدریس علوم سیاسی است. یادگیری از طریق مقایسه موجودیت‌هایی که شباهت‌هایی به هم دارند و سپس بررسی علل وجود تفاوت‌هایی که مشاهده می‌شوند» (بیلی، ۱۹۹۹: ۷۷).

روش مقایسه‌ای در نظر رز که یکی از صاحب‌نظران در عرصه سیاست‌های تطبیقی است «ارائه نوعی مدرک تجربی در تلاش برای مقایسه نظام‌مند و آشکار پدیده‌های سیاسی می‌باشد» (مارش، استوکر، ۱۳۸۸: ۲۸۱). به بیانی ساده «روش مقایسه‌ای راهی برای استنباط علمی (توصیفی یا علی) از طریق مقایسه نظام‌مند شباهت‌ها و تفاوت‌های پدیده‌های اجتماعی با یکدیگر است» (منوچهری و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۵۵). روش‌شناسی تطبیقی در علوم اجتماعی، آزمون دو یا بیشتر اشیاء به منظور استخراج کیفیت، ویژگی، تفاوت و تشابه‌هاست.

این روش دقیقاً از زمانی قوام و قدرت یافت که روش پژوهش پوزیتیویستی در صدر روش‌های کسب علم قرار گرفت. به فراخور تغییرات و پیشرفتی که در علم آمار و رایانه بدست آمد، از این روش در مطالعات کمی و آماری استفاده بیشتری شد و نرم افزارها و الگوهای بسیاری برای مقایسه بوجود آمد. «پژوهش مقایسه‌ای آماری یا کمی، که واحد تحلیل در آن نوعاً دولت-ملت است، در دهه ۱۹۶۰ رو به گسترش نهاد. این پژوهش اغلب توسط داده‌ها و ماشین صورت می‌گرفت. گسترش آن به رشد بانک‌های اطلاعاتی، اجتماعی-اقتصادی و داده‌های سیاسی قابل خواندن توسط ماشین و هم‌چنین توسعه رایانه، که می‌توانست برای ذخیره و دست‌کاری این داده‌ها به کار رود بستگی داشت» (مارش، استوکر، ۱۳۸۸: ۲۹۱).

در باب اهمیت و ضرورت تحلیل تطبیقی دو علت اصلی را می‌توان ذکر کرد: «اول برای اجتناب از قوم‌مداری در تحلیل و دوم برای ایجاد، آزمون و در نهایت دوباره شکل‌دهی نظریه‌ها، مفاهیم و فرضیه‌های مربوط به آن‌ها درباره ارتباط میان پدیده‌های سیاسی» (مارش، استوکر، ۱۳۸۸: ۲۸۳).

در این تحقیق، از روش تطبیقی متغیر محور که بیشتر در کارهای پیمایشی از آن استفاده می‌شود بهره گرفته‌ایم. این روش، آن‌طور که چارلز ریگن از آن سخن می‌گوید، فرضیاتی را که از یک نظریه استخراج شده‌اند مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. رویکرد متغیر محور که عموماً در پژوهش‌های میدانی و کمی استفاده می‌شود سعی می‌کند تا با نمونه‌برداری‌های صحیح و علمی، بتواند هم شاخصه‌های مهم اجتماعی و سیاسی را پوشش داده و هم تصویر و شمای کلی که از جامعه می‌سازد را معرف آن جامعه نشان دهد. با نمونه‌گیری از سطح جامعه از طرق روش‌های میدانی، همان‌طور که ذکر شد پژوهشگر یک نما از کل آن مجموعه هدف ترسیم می‌کند. «داده‌های جمع‌آوری شده در رویکرد متغیر محور تصاویری از فرایندهای ساختاری به حساب می‌آیند. بنابراین خصایص ساختاری و روابط درونی آنها را می‌توان در قالب متغیرها و همبستگی‌های میان آن‌ها نمایش داد. با استفاده از مطالعه الگوهایی که در این تصاویر ظاهر می‌شوند (به عبارتی با آزمودن همبستگی‌های میان متغیرها)، می‌توان تعمیم‌هایی

تجربی درباره فرایندهای ساختاری تعداد زیادی از واحدهای اجتماعی کلان (معمولا دولت - ملت‌ها) ارائه داد. بنابراین تبیین‌ها در راهبرد متغیر محور غالباً متضمن ارجاع به ویژگی‌های ساختار اجتماعی است» (ریگن، ۱۹۸۷: ۵۵).

روند کار در استفاده از روش تطبیقی متغیر محور به این شکل است:

«ابتدا نظریه‌ای که آزمون می‌شود باید کم و بیش روشن و در قالب متغیرها و روابط مشخص شود. دوم اینکه باید تبیین‌های رقیب برای پدیده تحت بررسی (که معمولاً یک متغیر مرتبط با ساختار اجتماعی است) در قالب متغیرها صورت‌بندی شوند. تبیین‌های رقیب در رویکرد متغیر محور نقش مهمی ایفا می‌کنند، زیرا آزمون نظریه‌های مدنظر باید براساس طرحی محافظه‌کارانه صورت گیرد؛ یعنی نظریه مدنظر در مقایسه با بقیه نظریات آزمون شود. سوم اینکه باید سنجه‌های مناسبی برای هر یک از متغیرهای به کار رفته در گزاره‌ها تدارک دید؛ و پژوهشگر باید روایی و اعتبار این سنجه‌ها را ارزیابی کند. در نهایت، بر مبنای داده‌های به دست آمد از تعدادی مشاهدات که به صورت نظام‌مند انتخاب شده‌اند و با استفاده از تحلیل روابط میان سنجه‌ها، نظریه در مقابل تبیین‌های رقیب آزمون می‌شود. تحلیل آماری همبستگی‌ها میان متغیرها (هم مقطعی و هم طولی) مبنایی برای ارائه تعمیم‌های تجربی درباره فرایندهای ساختاری مندرج در نظریه فراهم می‌آورد» (ریگن، ۱۹۸۷: ۵۶).

پرسشنامه

در پرسشنامه ۱۳ سوال برای سنجش نگرش بورژوازی تجاری به آزادسازی‌های سیاسی و ۹ سوال برای سنجش نگرش نسبت به آزادسازی‌های اقتصادی آورده شده است. این پرسشنامه طی سه مرحله توزیع، به واسطه تأیید پایایی و روایی سوالات تغییر یافته و به سوالات استاندارد تبدیل شده است. جدول زیر که آزمون آلفای داده‌های پرسشنامه را نشان می‌دهد نیز این مطلب را تأیید می‌نماید.

جدول شماره ۱: سنجش پایایی سوالات پرسشنامه

عنوان	تعداد سوالات	مقدار آلفای کرونباخ
پرسشنامه سنجش نگرش بورژوازی تجاری	۲۲	۰,۷۰۵

تحلیل نگرش بورژوازی تجاری به آزادسازی سیاسی و اقتصادی

امروز همه می‌دانیم که مقدمه‌ی توسعه، انباشت سرمایه است. به عبارت بهتر، تا اقتصاد یک کشور نتواند منابعی را برای سرمایه‌گذاری در امر توسعه مهیا کند، هرگونه انتظار پیشرفتی عبث است. و شاید بهتر باشد قبل از آن بگوییم تا نیروهایی در جامعه نباشند که زنجیرهای ناآگاهی، فقر و کرختی را پاره بکنند و شروع به کار و انباشت نمایند، نمی‌توان انتظار توسعه داشت. به قول آمارتیاسن، توسعه مستلزم کنارزدن و محو منابع اصلی اسارت و عدم آزادی است: فقر و نیز استبداد، فرصت‌های اقتصادی اندک و ضعیف و نیز محرومیت اجتماعی سیستماتیک، غفلت از تسهیلات عمومی و نیز عدم تساهل یا فعالیت بیش از حد دولت‌های سرکوبگر (آمارتیاسن، ۱۳۸۱: ۱۳).

همه این‌ها عواملی است که منجر به فقر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی یک جامعه می‌شود. برای پیشرفت و رشد اقتصادی باید شرایط را خصوصاً در عرصه سیاسی جامعه فراهم کرد. نیروهای اجتماعی را به کار انداخت و تساهل و تسامح را برای حرکت هماهنگ ایجاد کرد. «شواهد تجربی قویا نشان می‌دهد که رشد اقتصادی بیشتر به یک فضای اقتصادی دوستانه‌تر نیاز دارد تا به یک نظام سیاسی خشن‌تر» (آمارتیاسن، ۱۳۸۱: ۲۶).

مشکل بزرگ از آن‌جایی آغاز می‌شود که در اکثر قریب به اتفاق کشورهای توسعه‌نیافته و یا در حال توسعه، دولت همه‌کاره‌ی جامعه است. در اغلب این کشورها، نیروهای اجتماعی از نظر اقتصادی ضعیف و وابسته به دولتند. منابع اصلی در اختیار دولت است و دولت هم‌تا و رقیبی را در صحنه اجتماعی برای خود نمی‌بیند. لیست در این مورد توضیح می‌دهد که ساختار درآمد مردم در یک کشور در حال توسعه معمولاً بسیار ناقص و غیر عادی است و ثروت کشور در انحصار اقلیت کوچکی از مردم است که صاحب قدرت سیاسی نیز هستند. دولت معمولاً مهم‌ترین منبع سرمایه، درآمد، قدرت و منزلت است. از طرفی، تخصیص منابع و امکانات به دست دولت موجب می‌شود که فساد، یکی از مشکلات اصلی حکومت شود، مشکلی که جزء ذاتی اجتماع سیاسی استوار بر فقر همگانی است. در چنین نظام‌هایی که وصف حال بسیاری از کشورهای واقع در مسیر انتقال به دموکراسی در بیست سال اخیر هستند، از بین بردن شبکه روابط شخصی و خصوصی (که ممکن است اسباب فساد شود) برای توزیع منابعی که در چنگ یا زیر نفوذ دولت قرار دارند، کم و بیش محال است (لیست، ۱۳۸۳: ۱۵). در این‌گونه کشورها حکام اقتدارگرا، که خود به ندرت از قحطی‌ها و خشکسالی‌ها تأثیر می‌پذیرند، فاقد انگیزه برای انجام اقدامات پیشگیرانه زمان‌بندی شده هستند. اما برعکس، در حکومت‌های دموکراتیک مجبورند انتخابات را ببرند و

با انتقاد عمومی روبرو شوند، و انگیزه‌های قوی برای متقبل شدن اقداماتی جهت دفع قحطی و خشک‌سالی و سایر مصیبت‌های این چینی دارند (آمارتیا سن، ۱۳۸۱: ۲۶). «دموکراسی» و «سرمایه‌داری» دو مفهوم به هم پیوسته هستند که مطالعات نشان می‌دهند در کشورهای که این هر دو با هم هستند، شرایط برای اقتدارگرایی از بین می‌رود و رشد نیروهای اجتماعی را به همراه دارد. سرمایه‌داری با رشد و توسعه نیروهای بازار، قطبی را در مقابل حاکمان ایجاد می‌کند و اجازه نمی‌دهد که دولت بر همه شئون جامعه تسلط پیدا کند. از سویی دیگر، دولت‌ها نیز با ایجاد و تأمین امنیت، به شرایط رشد بازار کمک کرده و رابطه‌ای متقابل را با آن برقرار می‌کنند چرا که از طریق مالیات ستانی می‌توانند بر هزینه‌های خود فائق بیایند.

همراه با رشد سرمایه‌داری و طرح دولت حداقل، وظایف اصلی حکومت در تعریف حقوق لازم برای محاسبه‌پذیری اقتصادی و انباشت سرمایه (یعنی به قول چمبرلین سه حق اساسی حیات، آزادی کار و مالکیت)، اجرای این حقوق و ایجاد چارچوب لازم برای اجرای آن‌ها، با حاکم کردن نظم و قانون، خلاصه شد. به بیان دیگر، در چارچوب نظام حکومتی غرب، حکومت امنیت را که انگلس آن را شرط ضروری تشکیل و تکامل سرمایه می‌دانست، در هر دو بعد آن یعنی رابطه مالک اموال با حاکم و رابطه اعضای جامعه در مقابل یکدیگر فراهم می‌کرد. در نتیجه، حاکم به جای غضب و مصادره اموال بر مالیات‌های منظم متکی شد و با اجرای قانون و تأمین امنیت عمومی مانع از غضب اموال افراد جامعه توسط یکدیگر شد (مشیرزاده، ۱۳۷۴: ۳۲). این شرایط راه را برای حرکت و رشد بورژوازی و نیروهای حامی بازار فراهم کرد. مطلقیت را از حاکمان گرفت و به جامعه شخصیت بخشید. هرچند که این روند به دور از خشونت طی نشد اما راه را برای جامعه مدنی باز کرد. «برخورد میان حاکمان مطلقه قرن هفدهم و بورژوازی ظهور یافته، تمایز میان فرد عادی و شهروند، جامعه و دولت را شفاف کرد» (لیپست، ۱۹۵۹: ۲۲).

با در نظر گرفتن تعاریفی که آورده شد اکنون به بحث اصلی پژوهش یعنی تبیین دیدگاه‌های بورژوازی نسبت به آزادسازی‌های سیاسی و اقتصادی می‌پردازیم. در اینجا ما از دو دسته دیدگاه‌ها بحث می‌کنیم:

دیدگاه کسانی که اعتقاد دارند نگرش بورژوازی به آزادسازی‌های سیاسی و اقتصادی، یکسان است.

دیدگاه کسانی که اعتقاد دارند نگرش بورژوازی به آزادسازی‌های سیاسی و اقتصادی، متفاوت است.

نگرش یکسان بورژوازی به آزادسازی‌های سیاسی و اقتصادی

با توضیحاتی که آمد مشخص شد که بورژوازی در ابتدا یک شأن اجتماعی بود که از هنگام درگیر شدن با اشرافیت و فئودال‌ها به واسطه انقلاب صنعتی به طبقات اجتماعی پیوست. حوزه کار آن صنعت و تجارت بود و بازار را در دست داشت اما در سیاست جایگاه خاصی نداشت و نقشی بازی نمی‌کرد. با انقلاب فرانسه و تغییر و تحولات شگرف حوزه صنعت، این طبقه به تدریج از شأن اقتصادی خود به حوزه سیاست هم پا گذاشت و به ایفای نقش پرداخت. یعنی دیگر تنها شهروند عادی جامعه نبود و به تشکیل نهادهای جامعه مدنی برای استیفای حقوق خویش دست زد.

جز در معدود مواردی نظیر آنچه که در ائتلاف میان بورژوازی و دولت در آلمان فاشیستی رخ داد، این طبقه را همیشه حامی ایستارهای دموکراتیک خوانده و در شمار حامیان گذار به دموکراسی آورده‌اند. تاریخ نشان داده آن‌جا که بورژوازی ملی قدرت یافته است، توانسته سدی در برابر حکام اقتدارگرا باشد و مانع خودکامگی دولت‌ها شده است. اما این‌که بورژوازی چگونه به این شکل عمل کرده است به مقوله وابستگی سیاست به اقتصاد و برعکس بر می‌گردد. یعنی در مورد نقش بورژوازی در سیاست ابتدا باید به بستر شکل‌گیری بورژوازی، یعنی اقتصاد یک جامعه نگاه کرد و نقش کلی آن را بررسی نمود.

در مورد اینکه سیاست و اقتصاد چه میزان با هم در ارتباط هستند و چه تأثیر و تأثراتی بر یکدیگر دارند سخن بسیار رفته است. علی‌رغم پیچیدگی‌های بسیار این ارتباط، همه به این مطلب اذعان دارند که آنجا که اقتصاد توسعه یافته‌ای وجود دارد، عموماً سیاست یا دموکراتیک است و یا باورهای دموکراتیک در آن وجود دارد. به عبارت دیگر از آن‌جا که در عصر حاضر اقتصاد توسعه یافته و پیشرفته نیازمند درهای باز و اتخاذ سیاست‌های مسالمت‌جویانه در قبال همسایگان و سایر کشورهای دیگر می‌باشد، سیاست‌ها و خط و مشی‌های داخلی نمی‌تواند سرکوب‌گرانه و اقتدارگرانه باشد.

«بانک جهانی در ۱۹۸۹ بیست و چهار کشور با «درآمد بالا» را طبقه‌بندی کرد، با درآمد سرانه از ردیف ۶۰۱۰ دلار (اسپانیا) تا ۲۱۳۳۰ دلار (سوئیس). از میان آنها سه کشور (عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی) از کشورهای صادرکننده نفت و غیر دموکراتیک بودند. بیست و یک کشور باقی مانده که درآمد بالا داشتند همه به جز سنگاپور، کشورهای دموکراتیک بودند. همبستگی بین ثروت و دموکراسی ایجاب می‌کند که گذارهای به دموکراسی، در وهله نخست، در کشورهای سطح متوسط توسعه اقتصادی، صورت پذیرد. دموکراسی شدن در کشورهای فقیر غیر محتمل است اما در کشورهای ثروتمند عملی انجام شده است. در بین این دو وضع یک منطقه گذار سیاسی هم وجود دارد؛ کشورهای که در چنین وضع خاص اقتصادی هستند،

به احتمال زیاد به کشورهای دموکراسی خواهند پیوست و اکثر کشورهایی که به دموکراسی روی آورده‌اند در زمره چنین کشورهایی هستند. هم‌چنان که کشورها از لحاظ اقتصادی توسعه می‌یابند و به این منطقه می‌رسند، چشم انداز دموکراسی شدن به خود می‌گیرند (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۷۱-۷۰).

البته اوضاع در مورد سه کشور کم‌جمعیت تولیدکننده نفت (عربستان سعودی، لیبی و کویت) فرق می‌کند. با اینکه سرانه GNP آن‌ها در ۱۹۷۶ بالای ۴۰۰۰ دلار بود و به خوبی در ردیف کشورهای ثروتمند قرار می‌گرفتند، غیر دموکراتیک بودند. علت این است که توسعه اقتصادی گسترده که با صنعتی شدن قابل توجه همراه است، به دموکراسی شدن مدد می‌رساند اما ثروتی که از فروش نفت (یا احتمالا از دیگر منابع طبیعی) به دست می‌آید چنین خاصیتی ندارد. درآمدهای نفت عاید دولت می‌شود: در نتیجه بر قدرت بوروکراسی دولت می‌افزاید زیرا نیاز آن را به گرفتن مالیات از میان می‌برد و یا آن را کاهش می‌دهد. افزون بر آن دولت احتیاج پیدا نمی‌کند به مایحتاج ضروری مردم کشورش مالیات ببندد. هر قدر سطح اخذ مالیات پایین تر باشد اعتراض مردم کمتر خواهد بود (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۷۶-۷۵).

«طبقه متوسط، در مراحل نخستین خود، الزاما نیرویی برای دموکراسی نیست. با گذشت زمان گروه‌های طبقه متوسط در امریکای لاتین و دیگر جاها، در کودتاهای نظامی که به‌منظور سرنگونی حکومت‌های رادیکال و یا کاستن از نفوذ تشکیلات کارگری و روستایی، طرح‌ریزی شده بود مداخله و به شدت از آنها حمایت کردند. اما با ادامه جریان مدرن شدن، جنبش‌های روستایی رادیکال فعالیت سیاسی خود را کاهش دادند و شمار طبقه متوسط در مقایسه با طبقه کارگر صنعتی افزایش یافت. بدین‌سان از تهدیدات بالقوه برای دموکراسی که در گروه‌های طبقه متوسط متمرکز شده بود، کاسته شد و آن گروه‌ها هر روز بیشتر از توانایی‌های خود در پیشبرد مقاصد و تأمین منافع خویش از راه سیاست انتخاباتی، اطمینان حاصل کردند» (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۷۷).

این طبقه، از سطح دانش و آگاهی بالاتری نسبت به طبقات پایین‌تر جامعه برخوردار است. آنقدر گرفتار تأمین نیازهای اولیه خود نیست که نتواند به کار فکری بپردازد و از طرفی هم آنقدر ثروتمند نیست که نسبت به ساختارهای اجتماعی و سیاسی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند بی‌تفاوت باشد و یا به سمت محافظه‌کاری سوق پیدا کند تا مال خود را حفظ نماید. طبقه بورژوازی، وقتی به سطحی از رشد و توسعه اقتصادی می‌رسد که دیگر تنها دغدغه‌اش معاش نیست، به حوزه سیاست پا می‌گذارد و خواهان آزادی‌های سیاسی می‌شود.

ارسطو را شاید بتوان اولین حامی طبقه متوسط در سیاست و حکومت دانست. به گفته کاتلین: «ارسطو عقل سلیم طبقه متوسط بود» (عالم، ۱۳۸۷: ۱۳۶). او اعتقاد

داشت در همه جوامع خیر و شر وجود دارد. دو نیروی متعارض کمی و کیفی همه‌جا هستند. و دولتی که تحت تأثیر یکی از این دو نیرو باشد، دولتی بد، غیرقانونی و بی ثبات است. او می‌گفت هیچ‌یک از این دو نیروی متعارض را نمی‌توان از بین برد و یا نادیده گرفت. بهترین روش، در عمل ایجاد تعادل بین آنهاست طوری که بدترین خصوصیات و صفات یکدیگر را خنثی کنند و به ثباتی که ملازم با تعادل است دست یابند. وی در بزرگداشت میانه‌روی استدلال کرد: سعادت راستین در آن است که آدمی... با فضیلت زیست کند و فضیلت نیز در میانه‌روی است؛ از اینجا بر می‌آید که بهترین گونه زندگی آن است که بر پایه میانه‌روی و در حدی باشد که همه‌کس بتواند به آن برسد. همین معیار باید درباره خوبی و بدی یک حکومت و سازمان آن دولت باشد. زیرا سازمان هر دولت نماینده شیوه زندگی آن است. پویایی اصل اعتدال یا میانه‌روی را ارثه می‌کند. چون ثابت شده که بهترین هر چیز میانه یا میانگین آن است ناگزیر باید پذیرفت که بهترین میزان بهره‌مندی از همه مواهب بخت نیز در میانه حالی است. او اعتقاد داشت طبقه متوسط انبار قدرت است. ثروتمندان امتیازات خیلی زیادی دارند و نمی‌خواهند تحت انضباط خاصی درآیند. تهیدستان امتیازات خیلی کمی دارند و فاقد روحیه‌اند. ثروتمندان می‌دانند چگونه فرمان برانند؛ تهیدستان فقط اطاعت کردن را می‌شناسند. اما طبقه متوسط به عقل و منطق متمایل تر است. چندان تهیدست نیست که خفیف شود، چندان هم ثروتمند نیست فاسد شود. چون رفاه دولت به روحیه دوستی جمع بستگی دارد، این صفات طبقه متوسط بسیار مهم‌اند. راه حل افلاطون این بود که مالکیت خصوصی را برای طبقه حاکم لغو کند؛ و ارسطو، در واقع گفت که مالکیت باید به قدر متناسب توزیع شود (و این معنای راستین دولت طبقه متوسط است). پویایی ارسطو، بهترین دولت قابل عمل او، متکی به اصل توازن و تعادل نیروهای اولیگارشسی و دموکراسی و نمایانگر ابزار عناصر متضاد جامعه است. این دولت، دولت طبقه متوسط است و ثبات آن با اندازه آن طبقه متناسب و برابر است (عالم، ۱۳۸۷: ۱۳۶-۱۳۴).

این استدلال‌ات ارسطو در مورد طبقه متوسط، قدیمی‌ترین حمایت‌ها از این طبقه است اما دقیقا همان دلایلی است که امروزه در حمایت از طبقه متوسط و بورژوازی برای تشکیل و گذار به دموکراسی از آن صحبت می‌شود.

مور نیز همان‌طور که پیشتر اشاره شد از جمله اندیشمندانی است که بر نقش بورژوازی خصوصا در انقلاب‌های فرانسه و انگلستان تأکید بسیاری دارد. او اگرچه از نقش اشراف زمین‌دار و عملکرد آنان و همچنین از نقش طبقه دهقان و کارگر در مسیر انقلاب‌های بورژوا دموکراتیک فراموش نمی‌کند اما به صراحت می‌گوید: «وجود طبقه‌ای از شهرنشینان و بورژوازی نیرومند و مستقل یکی از عوامل ضروری رشد

دموکراسی پارلمانی بوده است. فقدان بورژوازی به معنای فقدان دموکراسی است. اگر ما توجه خود را تنها به بخش کشاورزی معطوف داریم، بازیگر اصلی دموکراسی، یعنی بورژوازی را روی صحنه مشاهده نخواهیم کرد» (مور، ۱۹۶۶: ۴۱۸).

وی بهترین راه گذار به دموکراسی را، گذار از طریق انقلابات بورژوا دموکراتیک می‌داند. آن دسته از انقلاباتی که با از میان برداشتن طبقات سنتی و دهقانان مرتجع و گسترش و رشد بورژوازی شهری و اتحاد آن با اشراف زمین دار، زمینه گذار به دموکراسی را فراهم کرده‌اند. او انگلستان، فرانسه و آمریکا را در شمار این‌گونه کشورها می‌آورد و استدلال می‌کند که با شکل‌گیری ائتلاف میان طبقات بالای زمین دار و قشر بالای شهرنشینان که آنها را بورژوازی می‌نامد زمینه برای جلوگیری از خودکامگی دولت‌ها و رهبران سیاسی فراهم شده است. «سازش‌ها و ستیزهایی که در بین این دو گروه به وجود آمده، چارچوب اساسی و محیط عمل سیاسی را تشکیل داده و هنوز هم در بخشی از جهان تشکیل می‌دهد، به‌گونه‌ای که موجب پیدایش مجموعه‌ای از فرصت‌ها، انگیزه‌ها و موانع شده، که رهبران سیاسی ناچار شده‌اند درون این چارچوب‌ها عمل نمایند» (مور، ۱۹۶۶: ۴۲۳).

او اعتقاد دارد آنجا که بورژوازی در ائتلاف با طبقه اشراف زمین دار روستایی قرار گرفته است راه را برای دموکراسی خواهی باز کرده است. «نمونه بسیار بارز تقارب منافع ما بین بخش‌های مهم اشراف زمین دار و رده‌های بالای بورژوازی شهری در عصر تنوورها و استوارت‌ها در انگلستان رخ داد. این تقارب در مراحل اولیه نوسازی و تحت شرایطی به وقوع پیوست که هر دو طبقه را علیه اقتدار دربار برانگیخت. این مسئله در تبیین چگونگی راه توسعه دموکراسی دارای اهمیت و اعتبار اساسی است (مور، ۱۹۶۶: ۴۲۴). تقارب و توافق طبقات بالای زمین دار با بورژوازی شهری در انگلستان پیش از وقوع جنگ داخلی در حمایت از اندیشه «آزادی»، در مقایسه با دیگر کشورهای مهم، وضعیتی منحصر به فرد بود. بورژوازی انگلستان از قرن هفدهم تا اواخر قرن نوزدهم دارای علایق و منافع مادی در حمایت از آزادی بشر بود، چون اولین قشر بورژوازی بود و هنوز رقبای داخلی و خارجی آن به قدرت کامل نرسیده بودند (مور، ۱۹۶۶: ۴۲۴).

مور اگرچه از سه راه گذار به دموکراسی نام می‌برد اما از آنجا که تنها بورژوازی را حامی ایستارهای دموکراتیک می‌داند، بهترین راه را، راه انقلابات بورژوایی می‌خواند. وی اعتقاد دارد بهترین شکل حقوق و آزادی‌های لیبرالی در جامعه‌ای بورژوایی پدید می‌آید. او عناصر اساسی نظام بورژوایی و لیبرالی را چنین بر می‌شمارد: «حق رأی، داشتن نمایندگانی در مجلس قانون‌گذاری که قوانین مملکتی را تدوین می‌کند و بنابراین، نقشی بالاتر از یک مهر و امضا ایفا می‌کند، وجود نظام حقوق عینی و منطقی

که لااقل قانوناً هیچ‌گونه امتیاز خاصی را بر حسب شرایط تولد یا مقام ارثی به کسی تفویض نمی‌کند، امنیت حقوق مالکیت و رفع محدودیت‌های سنتی آن، آزادی و بردباری مذهبی، آزادی بیان، و حق تأسیس انجمن‌های صلح‌آمیز. حقوق مزبور از ویژگی‌های خاص و شناخته شده جامعه لیبرال در عصر حاضر هستند، گرچه تحقق عملی چنین حقوقی بی‌عیب و نقص صورت نمی‌پذیرد» (مور، ۱۹۶۶: ۴۲۹).

لیپست نیز از جمله کسانی است که تأکید بسیاری بر نقش اقتصاد توسعه‌یافته و دموکراسی دارد. وی کارهای بسیاری در خصوص شرایط، بسترهای شکل‌گیری و تداوم دموکراسی انجام داده است اما در دو اثر معروف خود یعنی کتاب «انسان سیاسی» (۱۹۵۹) و مقاله‌ای با عنوان «بازبینی الزامات اجتماعی دموکراسی» (۱۹۹۴) به طور مفصل‌تری از رشد اقتصادی و دموکراسی می‌گوید.

تحلیل وی اساساً مبتنی بر یک تبیین طبقاتی است. «توسعه اقتصادی با ایجاد درآمد بیشتر، امنیت اقتصادی بالاتر و تحصیلات عالی و وسیع‌تر، اساساً شکل خاص مبارزه طبقاتی را که زیربنای دموکراسی محسوب می‌گردد تعیین می‌کند» (بی‌سو، ۱۳۸۸: ۵۷). او رابطه میان دموکراسی و اقتصاد را بسیار بدیهی می‌داند و می‌گوید فقط باید به چگونگی این رابطه پرداخت. وی می‌گوید از زمان ارسطو تا به امروز تقریباً همه ثابت کرده‌اند که تنها در یک جامعه مرفه و در جایی که تنها عده بسیار معدودی از افراد در خط فقر زندگی می‌کنند می‌توان انتظار داشت که مردم با فراغ بال و هوشمندانه در امور سیاسی مشارکت کنند و تسلیم خواسته‌های غیرمسئولانه و عوام‌فریبانه یک عده نشوند. در جامعه‌ای که توده آن در فقر و بدبختی به سر می‌برند و تنها محدودی از نخبگان ثروتمند وجود دارد، یا باید انتظار الیگارشسی را داشت و یا حکومت تیرانی (لیپست، ۱۹۵۹: ۵۰).

لیپست در توضیح این‌که چرا رابطه نیرومندی میان توسعه اقتصادی و دموکراسی وجود دارد سه دلیل را ذکر می‌کند: نخست اینکه، طبقه پایین در کشورهای فقیر نسبت به هم‌تای خود در کشورهای مرفه‌تر، موقعیت پایین‌تری دارد. نابرابری در تقسیم کالاها، خدمات و منابع نیز در کشورهای فقیر بیش از کشورهایی است که از وفور نسبی برخوردارند. در نتیجه وقتی طبقه پایین در کشورهای فقیر از طریق ارتباطات، با شیوه‌های بهتر زندگی آشنا می‌شود، نارضایتی در او نضج گرفته و همین برای فراهم ساختن پایه‌های اجتماعی افراط‌گرایی سیاسی کافی است. از این رو احزاب سیاسی در کشورهای فقیر، افراطی‌تر از احزاب مشابه خود در کشورهای مرفه می‌اشند. از سوی دیگر، توسعه اقتصادی با افزودن به میزان رفاه و کالاهای مصرفی، به کاهش فاصله اجتماعی میان طبقات بالا و پایین کمک می‌کند. از این رو چشم انداز طبقات پایین در کشورهای ثروتمند نسبت به سیاست، نوعاً وسیع‌تر، پیچیده‌تر و اصلاح‌گرایانه‌تر

نسبت به سیاست می‌باشد.

دوم این‌که، ثروت بیشتر بر طبقه متوسط نیز اثر می‌گذارد. با گسترش طبقه متوسط، یک نظام قشربندی اجتماعی به شکل الماس در کشورهای ثروتمند به وجود می‌آید. چون اعضای طبقه متوسط کسانی هستند که احتمال بیشتری دارد به تشکیلات سیاسی داوطلبانه بپیوندند، آنان نیروی همسنگی را در توازن با قدرت دولت به وجود می‌آورند، منبع نظرات جدیدی برای رسانه‌های جمعی می‌باشند و به گسترش مهارت‌های سیاسی شهروندان و افزایش مشارکت سیاسی آنان کمک می‌کنند. لیپست همچنین ادعا می‌کند که یک طبقه متوسط بزرگ از طریق تقویت احزاب میانه‌رو دموکراتیک و مجازات گروه‌های افراطی، به تخفیف ستیزها در جامعه نیز می‌پردازد.

سوم این‌که، سیاست طبقه بالا نیز به نحوی با ثروت ملی ارتباط دارد. در کشورهای فقیر، رفتار طبقه بالا با طبقه پایین نوعاً بدین شکل است که آن را عامی و ذاتا فرودست تلقی می‌نماید و یا آن را کاست دون رتبه‌ای در بیرون از جامعه انسانی می‌داند. از طرف دیگر در کشورهای مرفه که منابع کافی برای توزیع مجدد وجود دارد، برای طبقه بالا راحت‌تر است که بخشی از حقوق طبقه پایین را گسترش دهد (بی‌سو، ۱۳۸۸: ۵۸-۵۷).

لیپست قائل به اقتصاد بازار آزاد است و استدلال می‌کند در یک اقتصاد بازار آزاد، نیروهای بورژوازی مانع یک‌تازی دولت شده و در مقابل آن نیروی هم‌سنگی را ایجاد می‌کنند. برعکس در نظام‌هایی که از اقتصاد بازار آزاد بی‌بهره‌اند، او انتظار رژیم‌های اقتدارگرا را دارد. او می‌گوید: «یک اقتصاد بازار رقابتی را می‌توان از لحاظ جامعه‌شناختی و سیاسی بهترین راه برای کاهش تأثیر شبکه‌های شخصی شده و رانتی دانست. هرچقدر که نیروهای بازار گسترده‌تر باشند، فضای کمتری برای دسترسی نخبگان به قدرت و منابع خواهد بود» (لیپست، ۱۹۹۴: ۳).

وی همچنین در خصوص دولت‌های فقیر می‌گوید: «فساد، مشکل عمده حاکمیت، ذاتی نظام‌هایی است که بر روی فقر بنا شده‌اند. در چنین نظام‌هایی دولت مجبور است منابعی که در اختیار دارد از قبیل شغل، قراردادهای و سرمایه‌گذاری‌ها را کنترل و سهمیه‌بندی کند. هنگامی که دولت فقیر است، بر ضوابط شخص‌محورانه و بخشی‌نگر تأکید می‌کند» (لیپست، ۱۹۹۴: ۳). البته او برون‌رفت از این شرایط را غیرممکن نمی‌داند اما می‌گوید برای تغییر این وضعیت زمان زیادی لازم است چرا که باید با سنت‌های مردم نیز درگیر شد.

با این تفاسیر مشخص شد که لیپست هم، آزادسازی‌های سیاسی را از طریق طبقه بورژوازی ممکن می‌داند چرا که آن را به عنوان یک طبقه منسجم، حامی دموکراسی و ایستارهای دموکراتیک می‌داند.

البته در این بین هستند کسانی که می‌گویند این استدلال لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها را که «بورژوازی سازنده دموکراسی است» نمی‌پذیرند. هابر و استفن استدلال می‌کنند سرمایه‌داری و دموکراسی از این جهت با هم ارتباط پیدا می‌کنند که، توسعه اقتصادی و سرمایه‌داری با ضعیف کردن طبقات زمین‌دار و اشراف و قدرت بخشیدن به دیگر طبقات جامعه، در قدرت و طبقات قدرتمند جابه‌جایی و تغییر ایجاد کردند. طبقه متوسط و طبقه کارگر- برخلاف دیگر طبقات جامع در طول تاریخ- تنها طبقاتی بودند که توانستند در کنار تحولاتی مانند شهرنشینی، تولیدات کارخانه‌ای و توسعه ارتباطات و حمل و نقل، ظرفیت بی‌سابقه‌ای برای خود سازمان بخشی بدست آورند. در این میان بورژوازی به‌عنوان یک بازیگر، برخلاف آنچه لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها ادعا می‌کنند سازنده دموکراسی نبود. بورژوازی سهم خود را در دفاع از دموکراسی با پافشاری بر سهیم شدن در قدرت سیاسی از طریق حضور در مجلس و نظارت بر دولت ایفا کرد، اما همین بورژوازی در هنگامی که منافع خودش به خطر می‌افتد در مقابل دموکراسی قرار می‌گیرد و با آن دشمن می‌شود (هابر و استفن، ۱۹۹۷: ۲). آن‌ها در جای دیگری استدلال می‌کنند که طبقه مسلط اقتصادی [در اینجا منظور همان بورژوازی است]- خصوصاً در امریکای لاتین- تنها تا زمانی از دموکراسی حمایت می‌کند که منافع سیاسی‌اش به طور کامل توسط احزاب محافظه‌کار و یا احزاب غیر ایدئولوژیک دیگر، تأمین می‌شود. بسیار مهم است که بدانید بورژوازی تنها زمانی به حمایت از دموکراسی برمی‌خیزد که منافعش توسط نظام حاکم تأمین شود (هابر، روزچ میر، استفن، در دال و دیگران، ۲۰۰۳: ۷۱).

اگرچه این دو، نقش بورژوازی را آن طور که پیشتر ذکر شد نمی‌بینند و قائل به این نیستند که طبقه بورژوازی حتما حامی ایستارهای دموکراتیک است و از دموکراسی حمایت می‌کند، اما آنها نیز بورژوازی را یک کلیت همگون دیده و در مورد تحولاتی نظیر آزادسازی‌ها، دارای نگرش جامع و کلی می‌دانند. به بیانی دیگر هابر و استفن هم، تقسیم‌بندی و انشقاقی در مورد نگرش بورژوازی به مسائل سیاسی و اقتصادی نمی‌بینند و از آن حرفی به میان نمی‌آورند.

نگرش متفاوت بورژوازی به آزادسازی‌های سیاسی و اقتصادی

آرتز، از جمله محققانی است که در خصوص دموکراسی و جامعه مدنی در منطقه خاورمیانه، تحقیق و پژوهش می‌کند. وی در مقاله‌ای تحت عنوان «خاورمیانه: منطقه‌ای بدون منطقه‌گرایی» سعی دارد تا به این بحث پردازد که آیا می‌توان در منطقه خاورمیانه انتظار همگرایی داشت؟ وی در این راه، به بررسی این مطلب می‌پردازد که آیا می‌توان از طریق همگرایی‌های اقتصادی، انتظار همگرایی سیاسی میان کشورهای

منطقه را داشت.

او این گونه بحث خود را مطرح می‌کند که با آزادسازی‌های اقتصادی و تعدیل ساختاری در کشورهای منطقه، فضای اقتصادی، به همگرایی و همکاری می‌انجامد و در نتیجه این کشورها به سمت همگرایی‌های سیاسی نیز سوق پیدا می‌کنند. اما وی می‌پرسد: آیا اقدامات تعدیل ساختاری، هیچ تأثیر ملایم‌کننده‌ای بر رژیم‌های اقتدارگرا دارد؟ و در ادامه توضیح می‌دهد که درست است که آزادسازی اقتصادی موجب تحکیم نقش بخش خصوصی می‌شود اما این روند ضرورتاً به درخواست برای نمایندگی بیشتر نمی‌انجامد. کارآفرینان مادام که بتوانند در محیطی با حداقل محدودیت‌ها فعالیت کنند، بیش از آن‌که به سیاست‌بازی‌های حزبی و مشارکت‌های سیاسی گسترده علاقه‌مند باشند به ثبات سیاسی علاقه دارند (آرتز، ۱۹۹۹: ۹۱۶).

او در این جا به بررسی نقش بورژوازی می‌پردازد و اینکه آیا این طبقه می‌تواند خود را از وابستگی به دولت جدا سازد و در همگرایی اقتصادی میان کشورهای عرب منطقه پیشگام شود یا خیر؟ آرتز از دو دیدگاه در این خصوص صحبت می‌کند و می‌گوید استدلال موافقان این است که بورژوازی در منطقه خاورمیانه (خصوصاً کشورهای عربی) از نیمه دوم دهه ۸۰ به تدریج از وابستگی به دولت فاصله گرفت و این دولت است که به بورژوازی به عنوان منشأ سرمایه وابسته می‌شود. این گروه اعتقاد دارند که بورژوازی در این منطقه به تدریج به کسب امتیازاتی از نخبگان حاکم می‌پردازد و منابع بیشتری را برای خود فراهم می‌کند. اگر کارآفرینان خصوصی و حامیان مالی آن‌ها از گروه‌های سازمان‌یافته حمایت کنند، سرانجام مبانی سیاست‌های نظام حامی پرور می‌تواند به تکثرگرایی سیاسی تبدیل شود. اما در نقطه مقابل، استدلال مخالفان این است که در خاورمیانه ضعف نسبی طبقات متضاد (طبقه پرولتاریا و بورژوازی) و اهمیت بارز طبقات میانی به چشم می‌خورد. در این جوامع بورژوازی نه تنها از نظر ساختاری ضعیف و از نظر اجتماعی نیز فاقد اثرگذاری لازم است بلکه همین باعث شده است تا بورژوازی فاقد استیلا بر جامعه باشد. این ضعف ساختاری بورژوازی بخش خصوصی را وادار می‌کند تا یا زانده دولت خود باشد یا کارگزار سرمایه چندملیتی یا هر دو نقش را بازی کند. در این منطقه بورژوازی از هر نوع نقش سیاسی آشکاری صرف‌نظر کرده و جهت‌گیری‌های گسترده اقتصادی دولت را دنبال می‌کند و در عوض، به آن اجازه داده می‌شود تا سودهای هنگفتی به جیب بزند (آرتز، ۱۹۹۹: ۹۱۸-۹۱۷).

آرتز سپس از مخصصه‌ای نام می‌برد که بر سر راه همگرایی‌های اقتصادی در منطقه خاورمیانه وجود دارد. او با ذکر این نکته که بورژوازی خصوصی در منطقه خاورمیانه شامل دو دسته بورژوازی تجاری و صنعتی می‌شود چنین توضیح می‌دهد که،

دولت‌های منطقه خاورمیانه و کشورهای عربی، به جای سیاست‌های «تعمیق صنعتی» به سیاست‌های «تعمیق تجاری» روی آورده‌اند. در نتیجه در این منطقه تجار و بورژوازی تجاری قدرت‌مندی در پیوند با دولت به وجود آمده است که چون از طرف دولت حمایت می‌شود، چندان در امور سیاسی دخالت نکرده و به اصلاحات سیاسی کاری ندارد. از سویی دیگر، بورژوازی صنعتی در این منطقه، نیازمند سرمایه‌گذاری‌های بیشتر است و چون سرمایه در بخش صنعت در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، سوددهی کمتری نسبت به تجارت دارد، بنابراین سطوح پایین مسئولیت‌پذیری حکومت، سطح پایین شفافیت تصمیمات اتخاذ شده و حتی بیش از آن‌ها ضعف حاکمیت قانون، تأثیرات سؤ‌بیشتری برای تولیدکنندگان صنعتی در بر دارد. از همین‌رو این بخش از بورژوازی بی‌شک به میزانی از گسترش دموکراسی و اصلاحات سیاسی علاقه‌مند است (آرتز، ۱۹۹۹: ۹۱۹).

روشن است که بورژوازی تجاری به تردد آزاد در دو سوی مرزها بسیار علاقه‌مند است چون باعث کسب سود بیشتر برای آنها می‌شود اما در نقطه مقابل، بورژوازی صنعتی خواهان حمایت مداوم از صنایع ملی در برابر رقبای خارجی می‌باشد. چه با افزایش تعرفه‌های گمرکی، چه با سرمایه‌گذاری‌ها و بسترسازی‌ها برای رونق صنایع. همین عملکرد دوگانه بورژوازی در خاورمیانه از دید آرتز، نمی‌تواند باعث باز شدن فضای سیاسی و اقتصادی در منطقه و در نتیجه همگرایی بیشتر کشورهای این حوزه شود. او می‌گوید: «از یک سو بورژوازی صنعتی عمده‌ترین نیروی طرفدار دموکراسی محسوب می‌شود اما فاقد هرگونه قدرت چانه‌زنی است و (دست‌کم برخی بخش‌های این بورژوازی) نسبت به باز بودن مرزها بی‌علاقه است. از سوی دیگر، باز بودن مرزها، دقیقاً همان چیزی است که بورژوازی تجاری خواستار آن است اما این بورژوازی به شکل گسترده‌ای تحت استیلای ساختارهای قدرت آمرانه قرار دارد» (آرتز، ۱۹۹۹: ۹۱۹).

مهم‌ترین نکته‌ای که نگارنده از نگارش سطور بالا در نظر دارد، همین عملکرد و دیدگاه دوگانه بورژوازی در منطقه است. چیزی که اساس بحث و شکل‌گیری فرضیات این پژوهش شد. به واقع این نگرش آرتز به مقوله بورژوازی در خاورمیانه، همان‌طور که مشخص شد، خلاف مباحثی است که پیشتر در مورد نگرش بورژوازی به مقوله آزادسازی‌های سیاسی و اقتصادی آوردیم. او بورژوازی را به عنوان یک طبقه متحد و همگون که خواهان آزادسازی‌های سیاسی و اقتصادی است نمی‌بیند و انتظار ندارد که این طبقه در منطقه خاورمیانه به عنوان نیروی همسنگی در مقابل دولت‌ها، قد علم کند. با این دیدگاه دوگانه بورژوازی، چشم انداز دموکراسی خواهی هم در منطقه خاورمیانه چندان روشن نیست و به واسطه عدم هماهنگی میان نیروهای این طبقه، پیش‌بینی‌ها

برای آینده دموکراسی در این منطقه با شک و تردید صورت می‌گیرد. اگر درباره بورژوازی در ایران هم بخواهیم صحبت کنیم، احمد اشرف می‌گوید: «بازاری‌های رده متوسط نقش بزرگی در شورش تنباکو و در انقلاب مشروطیت ایفا کردند. اهمیت سیاسی مشارکت آن‌ها در جنبش مشروطه، در نظام‌نامه انتخابات (۱۳۲۴/۱۹۰۶) مشخص شد که تجار و اصناف به عنوان دو گروه از شش گروهی در نظر گرفته شدند که حق انتخاب نمایندگان خود را برای اعزام به مجلس اول داشتند. نمایندگان بازار به صورت فعال در مذاکرات و تصمیم‌گیری‌های مجلس، به خصوص در موضوع‌هایی هم‌چون پاسخ‌گو بودن اعضای هیأت دولت به مجلس، درآمدها و هزینه‌های دولت و تأسیس بانک ملی مشارکت می‌کردند» (اشرف، ۱۳۸۷: ۶۰). بعد از انقلاب نیز، اکثریت اعضای طبقه متوسط یا بورژوازی بخش خصوصی را همان بازاریان و تجار تشکیل می‌دادند. همان‌هایی که با ائتلاف با روحانیت در قبل از انقلاب در مقابل شاه به مبارزه پرداختند. اما اینان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در پیوند با دولت قرار گرفتند و موقعیت خوبی کسب کردند. «بخش قدرت‌مند و با نفوذ بازار پس از انقلاب با بهره‌مند شدن از حمایت‌های حکومتی در اکثر مراکز تولید و صنعتی بخش خصوصی که توسط دولت مصادره شده بود، دست انداخت و با ایجاد تشکیلاتی از جمله کمیته امور صنفی، صندوق‌های قرض‌الحسنه، سازمان اقتصاد اسلامی و اتاق بازرگانی، کنترل بخش اصلی سرمایه‌داری تجاری را در اختیار گرفت.

در هشت سال ریاست جمهوری آقای خاتمی انتظار می‌رفت وضعیت بازاریان به خاطر پیروی از سیاست تنش‌زدایی تقویت شود، ولی بازاریان فرصت‌ها و امکانات سال‌های اول انقلاب را تحت تأثیر تحولاتی که در ترکیب جمعیتی ایران و ضرورت تأمین نیازهای آن‌ها به وجود آمده و هم‌چنین متأثر از عواقب و پیامدهای اقتصادی و مالی «جهانی‌شدن» و تشدید وابسته‌تر شدن بازاریان به دولت تحصیل‌دار، به تدریج از دست دادند. برخی از آنان به مقام بزرگترین سرمایه‌داران ارتقاء یافتند، برخی دیگر کاملاً به حاشیه رانده شدند. در واقع وابسته‌تر شدن بازار به دولت و حضور تجار و پیشه‌وران و تولیدکنندگان بزرگ به عنوان عضوی از اعضای حکومتی و به عنوان تأثیرگذار در فرایند تصمیم‌گیری‌ها، دولت را به یک واحد سوداگری بزرگ تبدیل کرده و این امر به نوبه خود موجب گردیده بازار که زمانی در موضع مخالف دولت قرار داشت، یا به کارگزار دولت تبدیل شود و یا اینکه به عنوان جاده صاف کن نفوذ صاحبان سرمایه خارجی، به مقام یک دلال تمام عیار و وابسته سقوط نماید» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۱۵۲).

بدین ترتیب می‌توان رگه‌هایی از وابستگی تجار و بازاریان را به دولت‌های پس از

انقلاب، در آثار ازغندی دید. در این زمینه مطالعات کمی صورت گرفته و خصوصا در مورد بورژوازی صنعتی و طبقه صنعت گر بعد از انقلاب مطالعات چشمگیری وجود ندارد. این پژوهش امیدوار است بتواند این کاستی را حداقل در مورد نوع دیدگاه‌های بورژوازی صنعتی و تجاری به اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور، پوشش دهد.

تحلیل داده‌ها

بررسی آمار توصیفی شاخص های بعد آزادسازی سیاسی: در جدول زیر، آمار مربوط به شاخص‌های «آزادسازی سیاسی» آمده است. با توجه به این جدول، می‌بینیم که میانگین هر چهار گویه مطرح شده در شاخص «تکثرگرایی» بالاتر از حد وسط، می‌باشد. هم‌چنین انحراف معیار گویه‌های این شاخص نشان می‌دهد که پراکندگی پاسخ‌ها به نسبت کم بوده است. در شاخص «آزادی اجتماعات» با توجه به میانگین‌ها، مشخص می‌شود که میانگین پاسخ‌ها به گویه «تأسیس شبکه‌های تلویزیونی خصوصی» از حد وسط، بیشتر بوده است. اما در مورد دو شاخص دیگر، میانگین‌ها نشان می‌دهد که پاسخ‌ها تقریباً در حد متوسط بوده است. انحراف معیار گویه «تشکیل اجتماعات آزاد»، نشان می‌دهد که پاسخ‌ها به این گویه پراکندگی زیادی داشته است. در مورد شاخص «آزادی مطبوعات»، میانگین دو گویه اول، یعنی «تأسیس روزنامه‌های غیردولتی» و «انتقاد رسانه‌ها به دولت» نشان می‌دهد که پاسخ‌ها از حد وسط بالاتر بوده است و با توجه به انحراف معیار آن‌ها، پراکندگی پاسخ‌ها کم است. اما در مورد گویه سوم، یعنی «فیلترینگ سایت‌ها و تعطیلی روزنامه‌ها»، میانگین نشان می‌دهد که پاسخ‌ها به حد متوسط نزدیک بوده است. در مورد شاخص چهارم بعد سیاسی، یعنی «حاکمیت قانون»، میانگین‌ها نشان می‌دهد که پاسخ مخاطبین به هر سه گویه در حد وسط بوده است که بالاترین مقدار متعلق به گویه « نظارت انجمن‌ها بر کار مسئولین نظام» است.

جدول شماره ۲: بررسی شاخص‌های بعد آزادسازی سیاسی

شاخص	گویه‌ها	میانگین	انحراف معیار
تکنگرایی سیاسی	حمایت از مشارکت مردمی	۴.۴۰	۰.۷۹
	آزادی عقاید سیاسی و مذهبی	۴.۲۱	۰.۸۹
	ورود کاندیداهای گوناگون به عرصه انتخابات	۴.۱۲	۰.۹۰
	بازتر شدن فضای سیاسی کشور	۴.۰۵	۰.۹۶
آزادی اجتماعات	تأسیس شبکه‌های تلویزیونی خصوصی	۴.۲۹	۰.۸۶
	آزادی احزاب و انجمن‌ها	۳.۸۴	۱.۰۵
	تشکیل اجتماعات آزاد	۳.۶۱	۱.۶۰
آزادی مطبوعات	تأسیس روزنامه‌های غیردولتی	۴.۳۲	۰.۹۰
	انتقاد رسانه‌ها به دولت	۴.۱۵	۰.۹۱
	فیلترینگ سایت‌ها و تعطیلی روزنامه‌ها	۳.۸۸	۱.۱۱
حاکمیت قانون	نظارت انجمن‌ها بر کار مسئولین نظام	۳.۷۰	۱.۱۴
	حفظ استقلال قوه قضائیه	۳.۲۱	۱.۱۸
	نظارت دولت بر همه شئون جامعه	۳.۱۰	۱.۲۰

بررسی آمار توصیفی شاخص‌های بعد آزادسازی اقتصادی: جدول زیر (۳-۴)، نشان می‌دهد که در شاخص «آزادسازی قیمت‌ها»، میانگین پاسخ به گویه‌های «آزادی تعیین قیمت کالاها» و «آزادی تعیین دستمزد کارگران» تقریباً در حد متوسط قرار دارد. اما در خصوص گویه «آزادسازی قیمت حامل‌های انرژی»، میانگین پاسخ‌ها، ۲,۸۵ بوده که از حد وسط پایین‌تر است.

در مورد شاخص «خصوصی سازی»، می‌وان گفت که باتوجه به جدول، میانگین پاسخ‌های مخاطبین در مورد گویه «خصوصی سازی شرکت‌های دولتی» برابر با ۴,۰۱ می‌باشد که از حد وسط بیشتر است. اما در مورد دو گویه دیگر، یعنی «کاهش شرکت‌های دولتی» و «کاهش کارمندان دولت»، میانگین‌ها در حد متوسطی قرار دارد.

شاخص «آزادسازی تجاری» نیز دارای سه گویه است که به ترتیب میانگین، مشخص می‌شود که در مورد دو گویه اول، میانگین پاسخ‌ها در حد متوسطی قرار داشته است. در مورد گویه سوم یعنی «تعیین سقف واردات کالا»، میانگین پاسخ‌ها، ۲,۴۴ می‌باشد که از حد متوسط پایین‌تر است.

جدول شماره ۳: بررسی شاخص‌های بعد آزادسازی اقتصادی

شاخص	گروه‌ها	میانگین	انحراف معیار
آزادسازی قیمت‌ها	آزادی تعیین قیمت کالاها توسط تولیدکننده	۳۶۵	۱.۱۴
	آزادی تعیین دستمزد کارگران توسط تولیدکننده	۳.۱۱	۱.۲۴
	آزادسازی قیمت حامل‌های انرژی	۲۸۵	۱.۲۳
خصوصی‌سازی	خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی	۴.۰۱	۱.۰۷
	کاهش شرکت‌های دولتی	۳۸۸	۱.۱۷
	کاهش کارمندان دولت	۳۸۱	۱.۰۵
آزادسازی تجاری	کاهش تعرفه گمرکی	۳۶۵	۱.۳۶
	حذف تعرفه گمرکی	۳.۰۱	۱.۴۵
	تعیین سقف واردات کالا	۲.۴۴	۱.۱۱

آمارهای تحلیلی:

آزمون فرضیه‌ها:

در نگرش بورژوازی تجاری به «آزادسازی سیاسی و اقتصادی» تفاوت معنادار وجود دارد.

نگرش بورژوازی تجاری به «آزادسازی سیاسی و اقتصادی» یکسان است.

$$H_0: \mu_1 = \mu_2$$

$$H_1: \mu_1 \neq \mu_2$$

نتایج این آزمون نشان می‌دهد که با توجه به سطح معنی داری Sig بورژوازی تجاری دیدگاه مثبتی به مقوله آزادسازی‌های سیاسی دارد.

جدول شماره ۴: آزمون t تک نمونه‌ای بعد آزادسازی سیاسی

ارزیابی شاخص	حد میانگین آزمون: ۳				مقدار t	شاخص‌ها
	فاصله اطمینان ۰/۹۵		اختلاف میانگین	سطح معنی داری (sig)		
	حد بالا	حد پایین				
نگرش مثبت	۴.۱۱	۳.۸۵	۳.۹۸	۰.۰۰۰	۵۹.۶۳	آزادسازی سیاسی

نتایج جدول شماره ۵ هم نشان می‌دهند که بورژوازی تجاری دیدگاه مثبتی به آزادسازی‌های اقتصادی دارد.

جدول شماره ۵: آزمون t تک نمونه‌ای بعد آزادسازی اقتصادی

ارزیابی شاخص	حد میانگین آزمون: ۳				مقدار t	شاخص‌ها
	فاصله اطمینان ۰/۹۵		اختلاف میانگین	سطح معنی داری (sig)		
	حد بالا	حد پایین				
نگرش مثبت	۳.۶۷	۳.۳۴	۳.۵۰	۰.۰۰۰	۴۲.۵۲	آزادسازی اقتصادی

نتیجه گیری

در تحلیل این نتایج باید گفت، همانطور که مشاهده می‌نماید، دیدگاه متفاوت بورژوازی تجاری به آزادسازی‌های سیاسی و اقتصادی با توجه به جداول و آزمون‌های بالا تأیید نشد. بدین شکل، مشخص است که فرضیه اول ما رد، و فرضیه دوم این مقاله یعنی نگرش یکسان بورژوازی تجاری به آزادسازی‌های سیاسی و اقتصادی تأیید می‌شود. در بعد اقتصادی، بورژوازی تجاری از صنعتی فاصله گرفته و همان دستور کار دوگانه ای که آرتز از آن نام می‌برد در اینجا بروز می‌نماید. از سویی، بورژوازی تجاری خواهان آزادسازی اقتصادی است و این می‌تواند یک عامل همگرایی برای کشورهای منطقه و همچنین فرمانطقه‌ای باشد اما در طرف دیگر، بورژوازی صنعتی با کلیت آزادسازی اقتصادی مخالف است و می‌داند که در صورت بروز چنین اتفاقی، ورشکسته خواهد شد. این دستورالعمل و نگاه دوگانه به مقوله عظیمی مانند آزادسازی‌های اقتصادی، فاصله‌ای را بین این دو قشر بورژوازی انداخته است که مانع از کنار هم قرار گرفتن و یکپارچه عمل نمودن آنها می‌شود. و به نظر، همین فاصله و عدم هماهنگی، با در نظر گرفتن سیاست‌های دولت، مانع از پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادی این طبقه، یعنی بورژوازی بخش خصوصی می‌شود.

نکته مهم‌تر اینکه می‌توان بر اساس یافته‌های رساله دیدگاه جدیدی را بر دیدگاه‌های موجود در مورد نگرش بورژوازی به آزادسازی سیاسی و اقتصادی افزود. لیست، دال و مور به نوعی تأکید داشتند که دیدگاه بورژوازی صنعتی و تجاری به مقوله آزادسازی سیاسی یا دموکراتیک شدن مشابه است و همین‌طور به طور ضمنی تأیید می‌کردند که دیدگاه آنان در مورد آزادسازی‌های اقتصادی هم مشترک است و از آن در جهت منافع خود حمایت می‌کنند. اما آرتز در آن سو اولاً بر این استدلال بود که دیدگاه بورژوازی صنعتی و تجاری به مقوله آزادسازی سیاسی یا دموکراتیک شدن متفاوت است ثانیاً همین تفاوت نگرش در مورد آزادسازی اقتصادی نیز میان آنان وجود دارد.

یافته‌های رساله نشان می‌دهد که در مورد آزادسازی سیاسی بحث لیبست، دال و مور در مورد جامعه آماری ما تطابق دارد و با بحث آرتز در منافات قرار می‌گیرد. اما در آن سو نشان می‌دهد که در مورد آزادسازی اقتصادی در میان بورژوازی صنعتی و تجاری دیدگاه مشترکی وجود ندارد. این بیش از هر چیز بدین معناست که بورژوازی تجاری و صنعتی علیرغم تفاوت دیدگاه در مورد آزادسازی اقتصادی، در مورد آزادسازی سیاسی دیدگاه مشترکی دارند. در این جا مشخص است که تمایل به آزادسازی سیاسی یا باز شدن فضای سیاسی ایران یک خواست مشترک میان این دو بورژوازی است. این خواست مشترک تا زمانی که از منظر ایستونی از نهاده به داه تبدیل شود متضمن ثبات سیاسی و در صورت عدم تبدیل متضمن وضعیت معکوسی خواهد بود. این نگرش سوم، که باتوجه به داده‌های پژوهش حاصل شد، نشان می‌دهد که این دوگونه بورژوازی به دلایل بسیاری از جمله آنچه که در تحلیل شاخص‌های سیاسی آمد، از سیاست‌های دولت دل خوشی ندارند و خواهان اصلاحات هستند. از سویی دیگر، مشخص می‌شود که دیدگاه علیرضا ازغندی در این خصوص که بازاریان و تجار وابسته به ساختارهای دولتی هستند، لاقلاً در دهه اخیر چندان درست از آب در نمی‌آید. این نگرش اگر در مورد سال‌های اول انقلاب و سال‌های بعد از جنگ صدق می‌کرده، امروز و با تحولاتی که در سطح سن، تحصیلات و دیگر عوامل مؤثر بر نگرش بازار و بازاریان نسبت به سیاست و دولت، بوجود آمده دچار تغییر و دگرگونی شده است. دگرگونی‌ای که شاید سالهای پیش از انقلاب را تداعی می‌کند که بازاریان و صنعت‌گران، در کنار هم در مقابل سیاست‌های دولت قرار گرفتند.

به شکل خاص نگرش یکسان دو گونه بورژوازی به آزادسازی سیاسی در جامعه آماری ما نشان داد که برخلاف آنچه که آرتز در دیگر نقاط خاورمیانه نشان داده است احتمالاً تمایل به دموکراسی خواهی در ایران بیش از سایر مناطق خاورمیانه است. نگرش سومی که از آن سخن رفت، نشان می‌دهد وضعیت ایران در مقابل دیگر همسایگان خاورمیانه‌ای متفاوت است. طبقه بورژوازی در این کشور، در مورد مسائل سیاسی، هم‌چنان یکپارچه دیده می‌شود و دیدگاه مشترک آن، آزادسازی سیاسی و اصلاحات است. البته این که دموکراسی خواهی در ایران طرفداران بیشتری از کشورهای منطقه خاورمیانه خصوصاً کشورهای عربی منطقه دارد قابل توجیه است. مردم این کشور، در صد و اندی سال قبل انقلاب مشروطه به راه انداختند و در مقابل جبر حاکمان قاجاری ایستادگی کردند. نشریات آن زمان در ایران، نشان می‌دهد که ایرانیان بسیار زودتر از سایر همسایگان خود، صحبت از قانون و قانون‌گرایی، حقوق برابر و آزادی بیان می‌کردند. انقلاب سال ۵۷ نیز بار دیگر ثابت کرد که اگر خواسته‌های به حق مردم در مورد آزادی‌های سیاسی، پابندی به قانون، قوه مقننه و مجریه واقعی، آزادی‌های بیان

و... برآورده نشود، بار دیگر، مردم، از همه نوع و همه طبقه مقابل دولت‌ها می‌ایستند. و البته در انقلاب ۵۷ به زعم عموم تاریخ‌دانان و خاورشناسان، این طبقه متوسط سنتی و جدید بودند که در کنار هم قرار گرفتند و با ائتلاف با روحانیت، به پیروزی علیه رژیم سابق رسیدند. وقایعی که ذکر شد، تقریباً در هیچ‌کدام از کشورهای عربی منطقه، به آن شکلی که در ایران بروز کرد اتفاق نیفتاده‌اند. طبقه متوسط در این کشورها همان‌طور که آرتز می‌گوید، در دست ساختارهای دولت است و یا توان اصلاحات سیاسی را ندارد.

منابع:

- اشرف، احمد. بنوع‌عزیزی، علی (۱۳۸۸)، طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷). گذار به مردم‌سالاری. تهران: نگاه معاصر.
- دال، رابرت (۱۳۸۹)، درباره دموکراسی، ترجمه فیروز سالاریان، تهران: نشر چشمه.
- راسخی، سعید. جعفری صمیمی، احمد. زمانی، اکبر (۱۳۸۸). «مبانی نظری اثر آزادسازی اقتصادی بر تجارت درون صنعت: یک مطالعه موردی برای ایران»، فصلنامه تحقیقات اقتصادی، شماره ۸۶.
- رجایی، سید جعفر (۱۳۸۵)، اثرات متقابل آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- رحیمی بروجردی، علیرضا (۱۳۸۶)، آزادسازی اقتصادی از تئوری تا عمل، تهران: انتشارات سمت.
- سن، آمارتیا کومار (۱۳۸۱)، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه احمد موثقی، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- شاهنوشی فروشانی، مجتبی (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی دموکراسی و استبداد: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: انتشارات فصل‌نو.
- شهنازی، روح‌ا... (۱۳۸۴)، تأثیر آزادی اقتصادی بر رشد اقتصادی و درآمد سرانه (بررسی مقایسه‌ای بین کشورهای منتخب)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۵)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
- لیپست، سیمور مارتین (۱۳۸۳)، دایره‌المعارف دموکراسی جلد ۱، ۲، ۳، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- مارش، دیوید. استوکر، جری (۱۳۸۸)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۷۴)، «ساختار استبدادی حکومت پادشاهی و عدم رشد بورژوازی در ایران»، فصلنامه راهبرد، شماره ۶.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۸)، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: انتشارات روزنه.

- A. Dahl, Robert. Shapiro, Ian. Cheibub, Jose Antonio (۲۰۰۳), *The Democracy Sourcebook*. London: MIT press.
- Aslund, Anders (۲۰۰۷), *Russia`s Capitalist Revolution: why market reform succeeded and democracy failed*, USA: Peterson institute for International Economics.
- Bealey, Frank (۱۹۹۹), *The Blackwell Dictionary of Political Science*, UK: Blackwell publishers Ltd.
- C. Ragin, Charles (۱۹۸۷), *The Comparative Method: Moving beyond qualitative and quantitative strategies*, London: University of California press.
- Chin, Felix (۲۰۱۱), *Asian Economic Political Developments*, New York: Nova Science Publishers.
- Etchemendy, Sebastian (۲۰۱۱), *Models of Economic Liberalization*, New York: Cambridge University press.
- Fish, M. Steven. Choudhry, Omar (۲۰۰۷), “Democratization and Economic Liberalization in Postcommunist World”, *Comparative Political Studies*, Vol. ۴۰, No. ۳, pp. ۲۵۴-۲۸۲.
- Healey, John (۱۹۹۴), “Political Liberalization and Economic Reform in Developing Countries”, Odi, UK: ODI Natural Resources perspectives.
- Huber, Evelyne. D. Stephens, John (۱۹۹۷). “The Bourgeoisie and Democracy: Historical and Contemporary perspectives from Europe and Latin America”, *Social Research*, Vol. ۶۶, No. ۳, pp. ۷۵۹-۷۸۸.
- L. Miller, Robert. D. Brewer, John (۲۰۰۳), *The A-Z of Social Research*, London: SAGE.
- Lipset, Seymour Martin (۱۹۵۹), *Political Man*, USA: Doubleday & Company.
- Moore, Jr, Barrington (۱۹۶۷), *Social origins of dictatorship and*

democracy, London & New York: Routledge.

P. O`Driscoll, Jr, Gerald. J. Feulner, Edwin. O`Grady, Mary Anastasia (۲۰۰۳), (۲۰۰۳ Index of Economic Freedom, USA: Heritage Foundation and Dow Jones & Company.

Robertson, David (۲۰۰۴), The Routledge Dictionary of Politics, London and New York: Routledge.

Rutherford, Donald (۲۰۰۲), Routledge Dictionary of Economics, London: Routledge.